

جهان اسلام و ریشه‌های بحران

عبد الخالق قاسمی*

چکیده:

«تکفیر» مسئله جدیدی نیست و گره خوردن آن به مجموعه‌ای از تفکرات سلفی‌گری کور و عامل شدن جهان اسلام متأسفانه علی‌رغم تمدن پرشکوه و حیات پربار تاریخی خودش در دوره کنونی از جایگاه شایسته و بایسته برخوردار نیست.

با وجود منابع سرشار طبیعی و وجود کانون‌های انرژی، کشورهای اسلامی در ردیف کشورهای توسعه نیافته قرار دارد. در برخی از کشورهای اسلامی فقر، بی‌سوادی، فساد و هزاران مشکلات دیگر بیداد می‌کند. کشورهای اسلامی با توجه به پشتوانه واحد عقیدتی و هویت دینی و اسلامی از تعامل، وحدت رویه و روابط حسنه و مسالمت آمیز با همدیگر برخوردار نیست. این مقاله سعی دارد با معرفی ریشه‌های بحران، گامی در ترغیب و تشویق مسلمانان به رفع آن بردارد و جامعه بزرگ مسلمانان را به وحدت و همدلی بیشتر فراخواند.

کلید واژه‌ها: جهان اسلام، پتانسیل‌های اقتصادی، استعمار و فرایند نوسازی، بحران‌سازی در جهان اسلام، خاورمیانه بزرگ.

مقدمه

در شرایط کنونی که پویش‌های فراگیر جهانی شدن، در عمل، حیات تاریخی و تمدنی جوامع مختلف دچار دگرگونی‌های بنیادین ساخته است، جهان اسلام نیز به عنوان جغرافیای واحد عقیدتی با همه درون‌مایه‌های ارزشمند تاریخی و تمدنی و ذخایر عظیم مادی و معنوی خویش در معرض آسیب‌های ناشی از حرکت‌ها و تحولات جهانی قرار دارد. این مسئله واکنش منطقی و خردمندانه جوامع اسلامی را می‌طلبد تا جهان اسلام را از آثار جانبی و جنبه تهدیدزایی جریان‌های جهانی شدن

* محقق و نویسنده.

حفظ نماید. این نوشتار به بررسی ریشه‌های بحران و وضعیت کلی جهان اسلام، به ویژه در دوره‌های اخیر، و ارزیابی کلی از ابعاد مختلف زندگی جوامع مسلمان پرداخته است.

پیشینه تاریخی جهان اسلام

طلوع خورشید اسلام در شبه جزیره عربستان در شرایطی که فرهنگ قبیله‌ای در اوج انحطاط قرار داشت، به اعتقاد اکثر محققین، معجزه‌ای بزرگ بود. تعالیم اسلامی به لحاظ برخوردار بودن از محتوای بلند اخلاقی و انسانی، جذبه گسترده‌ای ایجاد نمود و در اندک زمانی توانست سرزمین‌های دیگری فراتر از محیط شبه جزیره را نیز در بر بگیرد؛ هرچند که موانع زیادی فراروی نشر و گسترش اصول و تعالیم اسلامی وجود داشت؛ موانعی از قبیل: موانع طبیعی و فقدان وسایل ارتباطی و دشواری‌های اقلیمی و موانع اجتماعی همانند عدم پذیرش افراد غیربومی و تعصب به آیین قومی و قبیله‌ای و منطقه‌ای، موانع مذهبی و زبانی و...، اما با این وجود، مبلغین اسلام با تکیه بر نیروی ایمان به راحتی توانستند مشکلات را تحمل نموده و با فداکاری و اخلاق و رفتار حسنه و انسانی، این آموزه‌ها و ارزش‌ها را در مدت زمان کوتاه در بخش‌های وسیعی از جهان حاکم سازند. آموزه‌های اسلامی، با توجه به محتوای عمیق انسانی و اخلاقی آنها، به صرف ابلاغ از طرف مبلغین، مورد پذیرش طیف‌های مختلف قرار می‌گرفت و هر روز دسته‌های زیادی از قبایل و گونه‌های مختلف قومی، به آیین مقدس اسلام می‌گرویدند.

درخشش تعالیم اسلامی، به زندگی مسلمانان از جنبه‌های مختلف عظمت بخشید و در شرایطی که انحطاط فرهنگی سایر بخش‌های جهان را کاملاً فرا گرفته بود، نظم و انضباط، قانون‌مندی و مدنیت مسلمانان جلوه‌ای پرفروغ داشت. چراغ علم و فرهنگ در قلمرو زندگی مسلمانان روشن بود و مسلمانان از دانش‌های مختلف برخوردار گشتند. دانشمندان مسلمان، هم در زمینه علوم طبیعی و هم در زمینه علوم انسانی، به اکتشافات زیادی دست یافته و آثار علمی ارزشمندی از خود به جای گذاشتند. در دوره حاکمیت مسلمانان، تمدن‌های پرشکوه بنیان نهاده شد که به خاطر درخشش بسیار زیاد آنها، این دوره در میان دانشمندان و محققین شرق و غرب، به دوره تمدن اسلامی معروف شده است.

عصر شکوهمند رونق علمی و تمدنی در اسلام

از نیمه دوم قرن اول هجری تا اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم، چراغ علم و مدنیت در قلمرو حاکمیت مسلمانان پرفروغ می‌درخشید و مسلمانان در حوزه‌های مختلف علمی، آثار ماندگار و

ارزشمندی از خود به جای گذاشتند؛ در معماری، نجوم، علوم پزشکی، علوم اجتماعی، ادبیات و هنر، مسلمانان به اکتشافات و تحقیقات گسترده‌ای دست زده بودند.

قلمرو حاکمیت مسلمانان در طی سی سال بعد از رحلت پیامبر شش برابر و از شرق تا بخارا توسعه یافت؛ در شمال، فلسطین، سوریه، لبنان و جنوب ترکیه، و در غرب، از مصر تا شمال لیبی، جزء قلمرو حاکمیت اسلام قرار گرفت. یک قرن بعد و در زمان بنی امیه، به کمک عنصر قبیله‌گرایی قومیت عرب، این قلمرو از ناحیه غرب وسعت یافت. بنی امیه موفق شد تمامی شمال آفریقا، جبل الطارق و اسپانیا تا جنوب فرانسه را به قلمرو امپراطوری اسلام بیفزاید. (زیباکلام، پاییز ۷۷، ص ۲۱۴) ولی متناسب با این گسترده‌گی حاکمیت، ساختار سیاسی - اجتماعی سامان یافته و منسجم مورد نیاز بود، که بنی‌امیه نتوانست این ساختار را به وجود آورد. ضعف مدیریت در حاکمیت بنی امیه و هرج و مرج و آشفتگی پدید آمده باعث شد بنی عباس قدرت و حاکمیت را در تمام نواحی و قلمرو حکومت از چنگ بنی‌امیه درآورد. بنی عباس پایتخت اسلام را از دمشق به بغداد انتقال داد. در دوره حکومت عباسیان یک ساختار سیاسی و بوروکراسی سازمان یافته به وجود آمد و توانست مرکز خلافت - بغداد - را از رونق بالای اقتصادی، تجاری، سیاسی و فرهنگی برخوردار سازد. در آن دوران کاملاً فضای اجتماعی جدید به چشم می‌خورد و برخی از محققین از آن دوره، به دوره رنسانس در اسلام تعبیر می‌نمایند.

جریان‌های فکری و علمی فعال بود و دانشمندان و دانشجویان از نقاط مختلف به بغداد سرازیر می‌شدند و مباحث علمی مختلف رونق گرفته بود. اما سؤال اصلی این است که منابع فکری و علمی که می‌توانست دانشمندان را به خوبی تغذیه نماید، از کجا پدید آمده بود؟ به این سؤال می‌توان این گونه جواب داد که به خاطر گسترش قلمرو حاکمیت اسلام و سیطره اسلام در پنج حوزه تمدنی آن روز (چین، هندوستان، ایران، بیزانس و شمال بین‌النهرین (سوریه امروز) و حوزه اسکندریه و مصر)، مسلمانان با اندوخته‌های علمی و فکری این نواحی و حوزه‌های تمدنی آشنا شده و به زبان عربی مسلط گردیده بودند؛ با فراگیری این علوم و وارد نمودن آن به بغداد، با توجه به این که بغداد از طرف حکومت به لحاظ اقتصادی تأمین می‌شد و داد و ستدهای تجاری در این شهر رونق بالایی داشت، نهضت علمی و فکری به نام نهضت ترجمه رونق گرفت. نهضت ترجمه از نیمه دوم قرن دوم در زمان منصور آغاز شد و در زمان مأمون به اوج خود رسید. (فاخوری، ۱۳۸۱، ص ۳۳۳).

عوامل افول و رکود علمی و فرهنگی مسلمانان

در یک دسته‌بندی کلی می‌توان عوامل رکود علمی و تمدنی اسلام را به عوامل فکری - فرهنگی و عوامل سیاسی مربوط به قدرت و حکومت، تقسیم نمود.

الف: عوامل و سیر جریان‌های فکری

۱- شکل‌گیری مذاهب چهارگانه

آغاز افول دوره طلایی اسلام را می‌توان زمان روی کار آمدن متوکل، خلیفه نهم عباسی که در سال ۸۴۷ میلادی به قدرت رسید، دانست. وی سخت متمایل به بازگشت به سنت بود و با پیوستن او به جمع علما و فقهای سنت‌گرا، زمینه افول و توقف رونق علمی به وجود آمد.

از آن‌جا که اسلام دین کامل و مشرف بر تمام مناسبات فردی و اجتماعی انسان‌ها است، در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ تمام مناسبات و روابط اجتماعی توسط آن حضرت تعیین می‌شد، اما بعد از رحلت پیامبر ﷺ از نظر یک گروه، حضرت علی علیه السلام جانشین بلافصل رسالت وی بود و از نظر برخی دیگر، پیامبر مسئله جانشینی خود را به امت واگذار نموده بود. اما در هر حال، تحوّل اصلی پدید آمده این بود که مسلمانان آن انقیاد و تبعیتی را که نسبت به پیامبر ﷺ داشتند، نسبت به جانشینان وی نداشتند؛ بدین سان شکاف و تفرقه در صفوف آنان پدید آمد و در طول زمان، هر چه بیشتر از رحلت پیامبر ﷺ می‌گذشت، حاکمیت، مشروعیت و قداست دینی خویش را بیشتر از دست می‌داد. با کم رنگ شدن بُعد قدسی حاکمیت، تنها نهاد اجتماعی که می‌توانست متولی امور دینی باشد علما و فقها بودند که با تکیه بر یک سری منابع فکری می‌توانستند جواب‌گو و متولی امور دینی باشند. اولین منبع، قرآن کریم بود؛ البته در قرآن، آیات محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ وجود داشت و تفاسیر متفاوت از آن صورت می‌گرفت. منبع دوم، سنت و احادیث بود که متأسفانه در این مورد، مسئله احادیث جعلی و جعل احادیث پدید آمد.

در زمینه بررسی احادیث و صحت آن، علم رجال پدید آمد و متناسب با گسترش پرستاب جامعه اسلامی و مشکلات روزافزون مسلمانان، دانشمندان اسلامی ناگزیر از قوه عقل و استنباط استفاده می‌کردند، که این امر زمینه‌ساز به وجود آمدن علم فقه و اصول گردید. توافق علما در مورد استنباط مسایل شرعی، به «اجماع» تعبیر شد، و به این شکل منابع چهارگانه استنباط (قرآن، سنت، عقل، اجماع) پدید آمد. با وجود این، علما نتوانستند به همه مشکلات با تکیه به منابع چهارگانه پاسخ دهند؛ از این رو، مشرب‌های فکری مختلف میان اهل سنت به وجود آمد که مذاهب چهارگانه مالکی، حنبلی، شافعی و حنفی که در نظریات فقهی با هم اختلاف داشتند، نمونه آن می‌باشد. در مکتب حنفی قیاس به رأی یا استنباط عقلی از اعتبار بالایی برخوردار بود ولی در نزد حنبلی‌ها بیشتر به سنت و حدیث تکیه می‌شد.

مسئله قابل توجه دیگر، تحوّل زمانی پیدایش این مذاهب می‌باشد؛ یعنی هر قدر از مذهب حنفی دور شده و به سمت مذاهب دیگر می‌رویم عنصر تعقل و تفکر کم‌رنگ می‌شود. (پطروفسکی، ۱۳۵۴،

ص ۱۴۱).

مکتب حنفی از آن‌جا که در عراق رشد و نمو یافته است به مکتب عراقی مشهور گشته است. این مکتب چندان مورد استقبال علمای سنت‌گرا که در مدینه و مکه بودند قرار نگرفت، ولی تفکر مالک، چون در مدینه رشد نموده بود به نام مکتب یا مشرب مدینه مشهور گشت. هر چهار مشرب، در حل و فصل امور رویکرد به احادیث و سنت داشتند و چون در طول زمان، تحوّل کامل و لازم یافته و تجربه بسیار اندوخته بودند، بر آن شدند که باب اجتهاد را ببندند؛ یعنی ترجیح دادند مبنای استخراج احکام فقهی، احادیث رسول ﷺ باشد. یکی از دلایل انسداد باب علم و اجتهاد، تحوّل درونی فقه بود، ولی علت دوم را مستشرق انگلیسی، وات، چنین بیان می‌نماید: «اهداف و مقاصد شخصی و معیشتی باعث شد که فقها با فشار بر حکومت، آن را ببندند و به دلخواه خود احادیث را بسازند و از آن به عنوان یک اهرم فشار استفاده نمایند» (Watt, p.29). به هر حال، انسداد باب اجتهاد باعث شد که رکود بلند مدتی به وجود آید و روش عقلی نابود گردیده و روش تقلیدی حاکم گردد.

۲- تحوّل در مباحث فلسفه و کلام

عامل دیگر افول علمی و دوره تمدنی اسلام را می‌توان تحوّل در حوزه مباحث الهیات، فلسفه و کلام دانست. روشن است که بر الهیات مابعدالطبیعه یا متافیزیک اسلامی پدیده‌های زیادی تأثیرگذار بوده است؛ قرآن و سنت یکی از آن منابع مؤثر می‌باشد و منابع دیگر، ناشی از تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در درون جامعه اسلامی بوده است. عوامل بیرونی نیز اثرگذار بوده است و سؤالات و مباحث و اعتقاداتی که در مذاهب دیگر مطرح بوده، وارد مباحث الهیات اسلامی شده است و در این میان، مباحث و سؤالات الهیاتی مسیحیت بیشتر اثرگذار بوده است؛ سؤالاتی همانند: مشیت و اراده خداوند، سرنوشت انسان، ذات خداوند، رؤیت خداوند، جبر و اختیار، ازلی بودن قرآن، و حدیث یا قدیم بودن قرآن.

تمام این عوامل را می‌توان در سه منبع اصلی دسته‌بندی کرد: ۱- قرآن و تعالیم پیامبر اکرم ﷺ؛ ۲- برخوردها و اختلافات فکری درونی؛ ۳- پندارها و باورهای بیرونی. نکته قابل توجه این که: در شکل‌گیری افکار عقیدتی مسلمانان، عوامل سیاسی نیز دخالت داشته است؛ همانند: پیدایش مذاهبی چون خوارج و مُرجئه که از درون این دو طیف عقیدتی، اشاعره و معتزله پدید آمد. (مطهری، ص ۱۴۰).

یکی از مباحث جالب و قابل توجه، بحث مخلوق بودن و مخلوق نبودن قرآن کریم می‌باشد که این بحث جنبه کلامی و فلسفی داشت ولی تبعات بحث، جنبه عملی پیدا نمود؛ و آن این که اگر باور نماییم قرآن قدیم است، پس در نتیجه، جزء ذات خداوند است و ظاهر آن برای مسلمانان کفایت تام

نموده و تفسیر آن جایز نمی‌باشد، ولی اگر باور داشته باشیم که قرآن مخلوق و حدیث است، مسلمین می‌توانند آن را تفسیر کنند. معتزله به مخلوق بودن قرآن اعتقاد داشتند و اشاعره به قدیم بودن آن. در دوران معتزله رونق علمی و در دوران اشاعره رکود علمی و افول آن، به چشم می‌خورد. (عنایت، ۱۳۷۹، ص ۲۶). حکومت وقت نیز به دلایل سیاسی از معتزله حمایت می‌کرد؛ از جمله، آماده نمودن معتزله برای رویارویی و نبرد فکری در برابر جریان‌های فکری چون شیعه، خوارج، اسماعیلیه، اندیشه‌های مانویت و ثنویت و غیره، که معتزله برای این نبرد فکری نیاز به منابع فکری قوی داشت که می‌توان گفت اندیشه‌های فلسفی یونان باستان از بهترین این منابع بود. بنابراین، عوامل ضعف و انحطاط مسلمین را می‌توان به دو دسته عوامل فکری و سیر جریان‌های فکری تقسیم نموده و عوامل دوم را مربوط به حاکمیت و اختلاف در دستگاه حکومت و مبارزه برای در دست گرفتن قدرت دانست.

ب: عوامل مربوط به حکومت و قدرت طلبی

با به حاکمیت رسیدن بنی امیه، قلمرو حاکمیت اسلام بیش از حد گسترده گردید و حکومت نتوانست پاسخ‌گوی خواست‌ها و نیازهای مردم باشد و هرج و مرج و شورش در میان مردم در جاهای مختلف پدید آمد، از جمله شورش نهضت شعوبیه، که در آن، آخرین فرد حاکم از بنی امیه - مروان دوم - توسط ابومسلم خراسانی به قتل رسید و به این ترتیب زمامداری بنی امیه پایان یافت. بعد از بنی امیه، حکومت بنی عباس به وجود آمد که مؤسس آن عبدالله سفاح بود و تا سال ۶۵۶ هجری قمری حکمرانی نمود. بنی عباس نیز با ائمه به مخالفت پرداختند و در دوران حاکمیت آنان نزاع‌های مذهبی جریان داشت.

هم‌زمان با بنی عباس، فاطمیان در مصر و شام حاکمیت مقتدر را به وجود آورده بودند و ترکان سلجوقی در آسیای غربی سپاهیان روم را وادار به عقب‌نشینی نمودند. حکومت آل عثمان و خلفای عثمانی، که مؤسس آن عثمان بن طغرل بود، از سال ۶۹۹ تا سال ۱۳۴۲ قمری در آسیای صغیر ادامه داشت. عثمانیان قریب به سه قرن، حاکمیت گسترده‌ای را تشکیل داده بودند که بخش‌هایی از اروپا، آفریقا و آسیا را دربر گرفته بود و یکی از شاخص‌ترین افراد این دوره، سلطان محمد فاتح بود که در سال ۸۵۷ قمری (مطابق با ۱۴۵۳ م) قسطنطنیه (مرکز روم شرقی) را به تصرف خود درآورد.

دولت عثمانی تا جنگ جهانی اول بزرگ‌ترین قدرت در دنیا به حساب می‌آمد، ولی به دلایل زیاد، ضعف و انحطاط آن را دربر گرفت و نتوانست اقتدار و شکوه به دست آمده را حفظ نماید. از طرف دیگر، غربی‌ها با استفاده از دانش و سنت و میراث فرهنگی اجتماعی مسلمانان، تمدن خود را

بنا نهادند، سرزمین‌های اسلامی را یکی از پس از دیگری تحت قیمومیت خود درآوردند، اروپای شرقی را از قلمرو مسلمانان خارج ساختند و امپراطور عظیم عثمانی را در هم شکسته و تجزیه نمودند. (گلی زواره‌ای، ۱۳۷۲، ص ۵۵).

از آن پس، کشورهای اسلامی یکی پس از دیگری به ممالک استعماری غرب وابسته شدند و به این شکل، انحطاط و وابستگی به سراغ کشورهای اسلامی آمد.

ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های اقتصادی کشورهای اسلامی

کشورهای اسلامی از نظر منابع طبیعی و سایر منابع اقتصادی جایگاه مطلوبی دارند. شرایط آب و هوایی ویژه و چهار فصل کامل، تنوع و کیفیت بالایی به محصولات کشاورزی و دامی کشورهای اسلامی بخشیده است. ساختار اقتصادی بیشتر کشورهای اسلامی بر پایه فعالیت‌های کشاورزی و دامی استوار می‌باشد. صنعت و فعالیت‌های صنعتی و تولیدی سبک از قبیل صنایع نساجی، صنایع غذایی، سیمان، پتروشیمی، ذوب آهن و بخشی از ماشین آلات سبک در کشورهای اسلامی راه‌اندازی شده و روند تولید و صنعت رو به بهبود می‌باشد. نیروی شاغل در بخش صنعت و فعالیت‌های تولید در مقایسه با سایر بخش‌های اقتصادی بسیار پایین می‌باشد. کشاورزی و فعالیت‌های دامی در بیشتر کشورهای اسلامی به صورت سنتی انجام می‌شود. فقدان امکانات مناسب برای مکانیزه کردن فعالیت‌های کشاورزی و تسهیلات زیرساختی مربوط به این بخش باعث شده است که محصولات به دست آمده در مقایسه با سطح زمین بسیار پایین باشد؛ به همین دلیل بیشتر کشورهای اسلامی در تأمین محصولات کشاورزی و غذایی وابسته به واردات این محصولات از سایر کشورها می‌باشند، هرچند بعضی از کشورهای اسلامی در تولید برخی محصولات کشاورزی، مقام اول را دارا می‌باشند؛ به عنوان مثال، الجزایر در تولید انگور، تونس در تولید زیتون، عراق در تولید خرما، مصر در تولید پنبه و بنگلادش در تولید چای دارای مقام اول جهانی هستند. (با استناد به آثارهای کتاب «جغرافیای جمعیت و کشورهای در حال توسعه»، پروفیسور جان. ای کلارک). مالزی نیز در تولید کائوچو جایگاه بسیار مناسبی دارد. بخشی از کشورهای اسلامی دارای موقعیت ساحلی بوده و در کنار دریاها و خلیج‌ها واقع شده‌اند؛ این امر باعث شده است که آنان در زمینه صید ماهی فعالیت نمایند. در بنگلادش، مراکش، ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس، صید ماهی دارای رونق فزاینده می‌باشد. کشورهای اسلامی به لحاظ منابع زیر زمینی هم بسیار غنی و ثروتمند می‌باشند. ایران، عربستان، عراق، کویت، امارات متحده عربی، قطر، بحرین، الجزایر، اندونزی، نیجریه و لیبی دارای منابع بسیار سرشار نفت و انرژی هستند. تمام این کشورها عضو سازمان «اوپک» - کشورهای اصلی

صادر کننده نفت - می‌باشند. در کشورهای مراکش، مصر، الجزایر اردن، گینه، تونس و سنگال، ذخایر عظیم فسفات در کشورهای نیجر و سومالی ذخایر غنی اورانیوم وجود دارد. در اسیوی، تانزانیا و کامرون نیز طلای زرد و طلای سفید استخراج می‌گردد. (فرجی، ۱۳۷۱، صفحات مختلف).

بیشتر کشورهای اسلامی در خاورمیانه واقع شده‌اند. خاورمیانه به لحاظ موقعیت جغرافیایی، بین‌المللی‌ترین نقطه دنیا می‌باشد که اروپا، آفریقا و آسیا را به هم پیوند می‌زند. این منطقه اصلی‌ترین کانون تعامل‌های تجاری، فکری و معنوی جهان می‌باشد و به لحاظ تاریخی، زادگاه سه دین بزرگ اسلام، مسیحیت و یهود می‌باشد. میراث‌های ارزشمند و شکوهمند تاریخی و معنوی این سه دین بزرگ و سایر آثار ارزشمند تاریخی، موقعیت ممتاز توریستی و گردشگری به این نقطه از عالم بخشیده است. موقعیت ممتاز تاریخی، اجتماعی، طبیعی و جغرافیایی خاورمیانه باعث شده است که این نقطه بستر منازعات و کشمکش‌های داخلی و بین‌المللی گردد. با وجود این، کشورهای اسلامی جایگاه اقتصادی مناسبی در جهان ندارند. ثروت‌های طبیعی گسترده، سرزمین‌های وسیع، منابع سرشار انرژی، ذخایر معدنی فراوان، شرایط آب و هوای خوب و موقعیت مطلوب تاریخی و جغرافیایی، همه و همه می‌تواند جایگاه کشورهای اسلامی را به لحاظ سطح معیشتی و اقتصادی و فرهنگی در جهان ممتاز سازد؛ اما متأسفانه به دلایل زیاد، از جمله: وابستگی کشورهای اسلامی به خارج، فرایند استعمار زدگی کشورهای اسلامی، فسادهای موجود در ساختار حکومتی و مدیریتی، هم‌ساز نبودن دولت و ملت، سطح پایین تکنولوژی، فقدان دانش فنی و برخی از مصایب طبیعی، چهره‌ای مخدوش از وضعیت اقتصادی و سطح معیشتی کشورهای اسلامی در جهان ارائه داده است.

شاخص رفاه در کشورهای اسلامی

رفاه، برخورداری جمعیت یک کشور از امکانات موجود و مناسب برای زندگی امروزی تعریف می‌شود که با شاخص‌های درآمد سرانه ملی، توسعه انسانی، سطح بالای زندگی، نرخ و رشد بهره‌وری اقتصادی قابل سنجش می‌باشد.

سطح زندگی

سطح زندگی در اکثر کشورهای اسلامی نامطلوب است. فقدان امکانات زندگی از قبیل مسکن ناکافی، سوء بهداشت، سوء تغذیه، محدودیت در آموزش و پرورش، نرخ بالای مرگ و میر، پایین بودن دست‌مزد، پایین بودن امید به زندگی، همراه با برخی از مصیبت‌های طبیعی، سطح زندگی و معیشتی را به لحاظ کمی و کیفی نامناسب جلوه می‌دهد.

درآمد سرانه ملی

هرچند میزان درآمد سرانه ملی در کشورهای اسلامی یکسان نمی‌باشد ولی به طور کلی در مقایسه با کشورهای صنعتی و برخی دیگر از کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته بسیار پایین می‌باشد. کشورهای صادرکننده نفت در حوزه خلیج فارس گرچه دارای درآمد نسبتاً بالای سرانه ملی هستند، اما این امر از طریق فروش منابع طبیعی و تخلیه این منابع صورت گرفته است و تهدیدی بالقوه برای آینده اقتصادی این کشورها به شمار می‌رود. ضمن این‌که درآمد سرانه برخی دیگر از کشورهای اسلامی، که اکثریت را نیز تشکیل می‌دهند و جمعیت‌های زیادی را در خود جای داده‌اند، در حد خط فقر و پایین‌تر از آن است. (تودارو، ۱۳۷۸، ص ۴۷).

توسعه انسانی

توسعه انسانی به معنای برخورداری انسان از شرایط مناسب معیشتی و معنوی و فرهنگی می‌باشد و بر اساس شاخص‌های: احترام و عزت نفس، درآمد کافی، تحصیلات لازم، آزادی فردی و اجتماعی، قدرت انتخاب و استقلال کافی، قابل ارزیابی می‌باشد. بر اساس گزارش‌های سازمان ملل، کشورهای اسلامی در زمره پایین‌ترین کشورهای به لحاظ توسعه انسانی قرار دارند.

سطح آموزش

آمارهای سال ۱۹۹۴ سازمان ملل، میانگین بالای بی‌سوادی و نرخ فزاینده ترک تحصیل را در میان جوانان کشورهای اسلامی نشان می‌دهد. بر اساس این آمارها، نرخ بی‌سوادی در مصر به ۵۰٪ و در پاکستان به ۶۳/۶٪ و در سومالی به ۷۳٪ می‌رسد. به ویژه نرخ بی‌سوادی در میان زنان در کشورهای اسلامی بالاتر از این حد می‌باشد و این امر می‌تواند در فرایند توسعه اجتماعی در کشورهای اسلامی به شکل بازدارنده عمل نماید. انزوای اجتماعی زنان و در حاشیه قرار دادن آنان علاوه بر این که نرخ بهره‌وری و سطح تولید ناخالص ملی را در این کشورها پایین می‌آورد، باعث عقب ماندگی فکری و عدم آشنایی آنان با فرهنگ تربیت و مدیریت در درون خانواده‌ها می‌شود. این امر نیز می‌تواند در فرایند توسعه اجتماعی اثرات نامطلوب برجای بگذارد. بر اساس گزارش سازمان ملل، نرخ بی‌سوادی زنان کشورهای اسلامی در سال ۱۹۹۴، ۶۵٪ و نرخ اشتغال زنان فقط ۳/۱۳٪ بوده است. (گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۴ سازمان ملل، ص ۱۶۲، ۱۶۳ و ۱۶۴).

سطح بهداشت

با توجه به درآمدهای پایین و سطح پایین تولید ناخالص ملی در کشورهای اسلامی، این کشورها نتوانسته‌اند تسهیلات بهداشتی لازم و استاندارد برای مردم خود فراهم آورند. بر این اساس، این جمعیت‌ها از دسترسی به امکانات دارویی، سطح مناسب تغذیه، نیروی کافی پزشک معالج و... محروم می‌باشند. نرخ مرگ و میر کودکان بسیار بالا بوده و بیشتر مردم از سوء تغذیه و بیماری‌های گوناگون رنج می‌برند. تعداد بیمارستان‌ها و پزشکان معالج متناسب با جمعیت‌های کشورهای اسلامی نیست؛ علاوه بر این، امکانات لازم و کافی و تجهیزات پزشکی کافی وجود ندارد و فقط ۸۲٪ مردم از آب سالم برخوردار می‌باشند.

توزیع نابرابر درآمد و شکاف طبقاتی

در بیشتر کشورهای اسلامی سنت پادشاهی و عشیره‌ای حاکم بوده و این امر باعث شکل‌گیری یک ساختار نامتوازن هرمی گردیده که اکثر درآمدها در اختیار اقلیت مرفه قرار گرفته و این اقلیت برخوردار از موقعیت‌های عالی اجتماعی و اقتصادی بوده است و الگو نابرابر در رفتار جمعی و روابط اجتماعی آفریده و این روند با گذشت زمان تشدید و نهادینه نیز شده است. بر همین اساس، تحصیلات عالی و احراز موقعیت‌های عالی اجتماعی در اختیار اقلیت مرفه بوده و این روند همواره توانسته منفعت کلی این اقلیت را به خوبی حفظ نماید.

در بیشتر کشورهای اسلامی هنوز سیستم مکانیزه اجتماعی بر اساس شکل‌گیری نهادهای مدنی و احزاب و اصناف و تخصصی شدن مشاغل و تولید پدید نیامده است. مشارکت عمومی افراد در مسایل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بسیار ضعیف می‌باشد. در برخی از کشورهای اسلامی شکایت‌های بسیار مبنی بر اعطای آزادی و حقوق مدنی و تبعیض‌های مذهبی و جنسی از طرف حاکمان، وجود دارد و فشار دستگاه حاکم و برخوردهای استبدادی با مردم جلوه نامناسبی از این کشورها ارائه داده است.

وابستگی به صادرات مواد خام اولیه

هرچند اقتصاد اکثر کشورهای اسلامی از همه بُعد به شکلی وابسته به تعامل و داد و ستدهای خارجی می‌باشد، اما در این بین صادرات محصولات اولیه به شکل فزاینده انجام می‌گیرد، که این امر منجر به تخلیه منابع و وابستگی بیشتر اقتصادی شده و در راستای تأمین ارز خارجی در جهت پروژه توسعه اقتصادی انجام می‌پذیرد، در حالی که تأمین ارز خارجی، از راه‌های دیگر نیز امکان‌پذیر است، که یکی از راه‌های مؤثر، سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی است. (تودارو، پیشین، ص ۶۸).

بهره‌وری پایین و حداقل از محصولات کشاورزی

نرخ بهره‌وری از محصولات کشاورزی با توجه به جمعیت شاغل در این بخش و سطح زیر کشت، در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته، ناچیز و حداقل می‌باشد. آمار، متوسط بهره‌وری کارگر کشاورزی در آمریکای شمالی را برحسب دلار آمریکا تقریباً ۳۵ برابر مجموع متوسط بهره‌وری کارگر کشاورزی در آسیا و آفریقا نشان می‌دهد. این مسئله در کشورهای اسلامی پایین‌تر از این حد و ناگوارتر ارزیابی می‌شود. دلیل اصلی پایین بودن بهره‌وری کشاورزی، استفاده از روش‌های غیر مکانیزه و تکنولوژی ابتدایی و تشکیلات ضعیف می‌باشد. عوامل دیگر از قبیل: حاکمیت روش‌های سنتی و فقدان تجربه و دانش لازم در این امر و مسایل اقلیمی و تنگناهای جغرافیایی از قبیل: کمبود آب، گرمای بیش از حد، حوادث طبیعی، عدم اصلاحات در زمین کشاورزی و مالکیت اراضی و ساختار اجتماعی واحدهای روستایی و ارباب‌سالاری و ملوک‌الطوایفی بودن آن و نیز فقدان تسهیلات ارتباطی و ضعف شبکه‌های حمل و نقل، همه و همه باعث شده است که کشاورزی تجاری و صادراتی با نرخ بهره‌وری پهنه و حداکثر شکل نگیرد و تنها در مقیاس کوچک صورت گیرد که حتی قادر نباشد سطح بازارهای داخلی را به خوبی تأمین نماید. به همین دلیل، بخشی از نیازمندی‌های غذایی کشورهای اسلامی از خارج تأمین می‌شود و بخش کشاورزی هنوز جوابگو نیست.

استعمار و فرایند نوسازی کشورهای اسلامی

بیشتر کشورهای اسلامی یا به صورت مستقیم یا غیر مستقیم تحت حاکمیت استعمار بوده‌اند. حضور طولانی استعمار در این کشورها برخی از تغییرات بنیادین را در ساختار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این کشورها در پی داشته و تبعات و پیامدهای آن هنوز هم در این کشورها به شکل‌های مختلف قابل درک و فهم می‌باشد.

تجربه پس از استعمار نشان می‌دهد که چگونه استعمارگران ثروت‌ها و منابع طبیعی کشورهای مستعمره را به تاراج برده‌اند. هرچند حضور مداوم استعمار برخی تغییرات را در ساختار اجتماعی و اقتصادی کشورهای مستعمره به وجود آورد که از آن به فرایند نوسازی تعبیر می‌شود (تغییراتی همانند: ایجاد برخی از زیرساخت‌های اقتصادی، از قبیل: شبکه‌های حمل و نقل، توسعه راه‌ها، ارتباطات، آموزش‌های جدید، شبکه آب‌رسانی، تولید و توزیع انرژی (برق، نفت و گاز)، بروکراسی و مدیریت در بخش‌های مختلف حکومتی و اجتماعی، ایجاد و تأسیس اصناف و برخی مشاغل جدید و ایجاد نهادها و قوانین و آیین‌نامه‌های کاری و...) اما همه این امور، به شکل بسیار سطحی صورت گرفته و در راستای اهداف استعماری استعمارگران بوده است.

تغییرات صورت گرفته، بدون حضور استعمار و از طریق تعامل آزاد و سالم با کشورهای جهان قابل دستیابی بود؛ ضمن آن که پیامدهای منفی فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی را نیز با خود نداشت.

میراث‌های به جا مانده از استعمار و پیامدهای منفی آن

به طور خلاصه، میراث‌های بر جای مانده از استعمار را می‌توان این گونه ارزیابی نمود:

۱- تغییر ساختار اقتصادی: نخستین میراث برجای مانده از استعمار، تغییر ساختار اقتصادی کشورهای مستعمره بود. در راستای نیازهای اقتصادی کشورهای استعمارگر بهتر عمل نماید؛ از جمله وابستگی به محصولات و تأمین مواد اولیه، تا کشورهای استعمارگر بتوانند این مواد را به کالا تبدیل نموده دوباره به خود کشورهای مستعمره و سایرین بفروشند و تولیدات داخلی را نابود نمایند. بازار داخلی کشورهای مستعمره به محل فروش اضافه تولید فزاینده کشورهای استعمارگر مبدل شد و شرکت‌های خارجی با انتقال بخشی از فعالیت‌های خود به این کشورها، هم مقری برای سرمایه‌های اضافی خود پیدا کردند، هم ساختار اقتصادی وابسته در این کشورها را پاسداری کردند، هم نیروی کار و منابع طبیعی ارزان آنها را استثمار کردند و هم بر بازار این کشورها دست‌رسی و تسلط بیشتر یافتند.

۲- غارت منابع و سرمایه: دومین پیامد منفی حضور استعمار، تخلیه منابع طبیعی، انسانی، و سرمایه‌های کشورهای مستعمره و انتقال آن به کشورهای استعماری است. غارت مستقیم ثروت‌ها، طلا، جواهرات، و سایر منابع معدنی و بهره برداری از منابع طبیعی و استثمار نیروی متخصص انسانی، در قالب فرار مغزها از کشورهای مستعمره به کشورهای استعمارگر، و نیز انتقال مازاد تجاری و سود خالص شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی، در عقب‌ماندگی و وخامت وضعیت اقتصادی این کشورها نقشی مؤثر داشته است. (پل، ۱۳۵۸، ص ۲۸-۲۳).

۳- تغییر ساختار طبقاتی و قشر بندی اجتماعی: اقشار و طبقاتی که در آن دوره ظهور نمودند دارای ساز و کارهای حاکمیت استعماری بودند و در راستای خط مشی آنان گام برمی‌داشتند. آنها اصناف و صنعت‌گران بومی را از بین بردند و به این وسیله امکان پیدایش و رشد یک طبقه اجتماعی مهم در دوران صنعتی شدن - بروژوازی ملی - را از این کشورها سلب کردند. اما در عوض، یک طبقه کوچک اما قدرت‌مند از تجار و واسطه‌گران و دلالان به وجود آمد که در تجارت استعماری واسطه‌گری می‌کردند. هم‌چنین طبقه قدرت‌مندی از مالکان بزرگ زمین پدید آمد که نقش عامل و واسطه را در خدمت استعمارگران ایفا می‌نمود و حتی بعد از استقلال این کشورها، این واسطه‌ها و طبقات، نقش کارگزار دولت‌های مقتدر، متمرکز و بروکراتیک را در این کشورها ایفا می‌نمودند و در

جهت‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی بعد از استقلال سیاسی، عاملی مهم برای کشورهای استعمارگر به شمار می‌آمدند. (ساعی، ۱۳۷۸، ص ۷۵).

تأثیرات منفی بر فرهنگ و نگاه اجتماعی

یکی از پیامدهای حضور استعمار، اثرگذاری منفی بر فرهنگ بومی و نگاه اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی کشورهای مستعمره می‌باشد. این پیامد در شرایط فعلی نیز به خوبی قابل درک بوده و به طور آشکار مشاهده می‌شود. تعارض اصلی فرهنگ بومی با الگوهای مصرف فرهنگ برجای مانده از استعمار، یکی از بحران‌های موجود در کشورهای مستعمره‌ای است که اکنون به استقلال سیاسی رسیده‌اند، و ثبات، امنیت و نظم اجتماعی را در این کشورها تا حدودی به چالش کشانیده است و می‌تواند در جهت توسعه اجتماعی این کشورها به حساب بیاید. مصرف‌گرایی، مُدگرایی و بی‌هویتی جوانان علاوه بر آن که می‌تواند بازار مصرف خوبی برای تولیدات استعمارگران فراهم آورد، بخشی از انرژی و توان اجتماعی این کشورها را نیز به تحلیل می‌برد و از این نیروها، نیروهای هرز و هدر می‌سازد.

شکل‌گیری حرکت‌های ناسیونالیستی

یکی از تبعات روانی و اجتماعی فرایند استعماری کشورهای استعمارزده، پس از استقلال سیاسی آنها، حس شدید ناسیونالیستی و جهت‌گیری‌های قومی‌گرایانه می‌باشد که می‌توان گفت از واکنش روانی در برابر خود این قضیه ریشه می‌گیرد. بیشتر کشورهای استقلال یافته پس از حضور مداوم استعمار در کشورهايشان به جهت‌گیری‌های قومی و ملی شدید پرداخته‌اند و به اعتقاد خودشان، به خود آمده‌اند. اما این مسئله نیز به شکل غیر مستقیم در راستای مقاصد و اهداف کشورهای استعماری عمل می‌نماید، زیرا کشورهای استعمارزده با دامن زدن به این مسئله، بیشتر خود را در برابر هم و در برابر کشورهای همجوار تجهیز نموده و به تنش‌های منطقه‌ای شدید دامن می‌زنند. نگرش قومی‌گرایانه حتی بر درک و قرائت و نگرش دینی آنان نیز تأثیر منفی گذاشته و آنان حتی از آموزه‌های دینی نیز تفسیر خاص در راستای جهت‌گیری‌های قومی و ناسیونالیستی می‌کنند و این امر تاحدودی بر اعتقادات و باورهای مذهبی آنان نیز سایه افکنده است. به اعتقاد برخی از کارشناسان، تنش‌های مذهبی و جنگ‌های فرقه‌ای در برخی از کشورهای اسلامی نیز از احساسات شدید ناسیونالیستی و قومی‌گرایانه آنان نشأت گرفته و چهره‌ای بسیار مخدوش از آموزش‌ها و آموزه‌های مذهبی و اسلامی در جهان به نمایش گذاشته است. این امر از آن جهت که باعث نفاق و

تجزیه پیکره امت واحده اسلامی می‌گردد. مطلوب کشورهای قدرت‌مند و استعمارگران نوین می‌باشد. آنان در این راستا از جان و مال نیز هزینه می‌کنند تا این مسئله را به گونه‌ای تشدید نمایند. از طرف دیگر، این مسئله می‌تواند وابستگی شدید این کشورها را به کشورهای قدرت‌مند بیمه نماید.

افزایش هزینه دفاعی

یکی از پیامدهای حرکت‌های ناسیونالیستی در کشورهای اسلامی، افزایش هزینه دفاعی و رقابت گسترده در خرید تسلیحات جنگی و تجهیزات نظامی می‌باشد که تهدید جدی برای هم‌گرایی کشورهای اسلامی و مانع بالقوه برای وحدت و انسجام اسلامی به شمار می‌آید. در همین راستا آمار، سرانه هزینه دفاعی در کشورهای اسلامی و به ویژه در خاورمیانه را بسیار بیشتر از سایر جهان نشان می‌دهد. این مسئله باعث کاهش اعتماد متقابل کشورهای اسلامی و تشدید تنش‌های منطقه‌ای و زمینه‌ساز برخی نفاق‌های منطقه‌ای گردیده است.

علاوه بر این، رونق بازار تسلیحات باعث ایجاد دلّالی وسیع و تحمیل هزینه‌های کلان دلّالی و ظهور بازار سیاه برای خرید و فروش تسلیحات به شکل غیر قانونی و مسلح شدن گروه‌های شرور و باندهای قاچاق، باندهای فساد، باندهای فرقه‌ای، مافیایی و سایرین گردیده است که امنیت و نظم را در جامعه به هم می‌ریزد و دولت و ملت نمی‌توانند به سامان‌دهی و نظم امور خود بپردازند. در چنین وضعیتی کارکرد دولت بیش از اندازه ضعیف می‌شود و حتی مشروعیت دولت در برابر مردم زیر سؤال می‌رود و در روابط خارجی این دولت‌ها نیز تأثیرات منفی برجای می‌گذارد.

طبیعی است وقتی ثبات و امنیت جامعه تهدید شود روابط خارجی آن جامعه به شدت آسیب می‌بیند و تعامل‌های اقتصادی، روابط تجاری و قرار دادهای خارجی تضعیف می‌گردد.

بنابراین، تجربه پس از حضور استعمار نشان داده است که احساسات شدید ناسیونالیستی به جای آن‌که واکنش منطقی در برابر کشورهای غارت‌گر باشد و به احیای بومی و تاریخی آن جوامع بینجامد، بیشتر آنان را در برابر ملت‌ها و کشورهای همجوار تجهیز نموده و به تنش‌های منطقه‌ای دامن زده است.

واکنش اندیش‌مندان مسلمان با توجه به وضعیت نابسامان جوامع اسلامی

وضعیت ناگوار کشورهای اسلامی به لحاظ سطح توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دوره معاصر واکنش‌هایی را در میان روشن‌فکران و اندیش‌مندان مسلمان برانگیخته است. بازتاب این واکنش‌ها را می‌توان در قالب سه نظریه و رویکرد نظری تبیین نمود:

۱- گروهی از اندیش‌مندان مسلمان علت اصلی انحطاط، استیصال و درماندگی کشورهای اسلامی را در دوری و گریز از غرب و دست‌آورد‌های علمی و تمدنی آنان می‌دانند. آنان بر این باورند که غربی‌ها تمدن خویش را بر علوم اسلامی و دانش شکوفا شده در حوزه تمدنی اسلام بنیان نهاده‌اند. بنابراین برای بازپس‌گیری این علوم و ایجاد تحوّل بنیادین در وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع مسلمان، گسترش مناسبات معقول و منطقی با جهان غرب ضروری می‌باشد.

۲- دسته دوم اندکی فراتر رفته و سکولاریزه شدن امور اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را پیشنهاد می‌کنند و بر این باورند که حاکمیت نگرش دینی که تمام شئون اجتماعی را در برمی‌گیرد باعث رکود علمی و عقیم‌شدن جامعه به لحاظ تولید علم و شکوفایی فرهنگی و تحوّل اجتماعی می‌گردد، زیرا نگرش دینی با نگرش علمی و تجربی ناسازگار می‌باشد؛ نگرش تجربی ذاتاً پویا و زایا می‌باشد، اما حاکمیت نگرش دینی به محور نگرش تجربی منجر شده و توسعه اجتماعی و علمی را به بن بست می‌کشاند.

۳- گروه سوم، علت عقب ماندگی و نابسامانی‌های موجود در جهان اسلام را مربوط به دوری از آموزه‌های اصیل و بنیادین اسلامی می‌دانند. آنان بر این باورند که اسلام دینی کامل و جامع می‌باشد و توانایی کامل جهت مدیریت و سامان بخشی امور اجتماعی و فردی دارد. بنابراین، بازگشت به آموزه‌های اسلامی و حاکمیت این آموزه‌ها می‌تواند کشورهای اسلامی و جوامع مسلمان را به جایگاه شایسته‌ای در سطح جهان برساند.

۴- برخی نیز راه حل‌های ملی‌گرایانه و قومی‌گرایانه را برای گریز از وضعیت موجود پیشنهاد می‌کنند، که با توجه به شرایط کنونی، گسترش مناسبات جهانی و توسعه ارتباطات، نگرشی بسیار ضعیف تلقی شده و مجال برای طرح آن باقی نمی‌ماند.

نگرش سکولارها و غرب‌گرایان افراطی نیز در عمل، مخدوش جلوه نموده است، زیرا حاکمیت نگرش سکولارها در ترکیه و جنگ‌های الجزایر این واقعیت را نشان داد که افراط‌گرایی، منازعه و ستیزه‌های جدی می‌آفریند و زمینه‌ای برای پذیرش متقابل یک‌دیگر و هم‌زیستی سالم باقی نمی‌گذارد. با توجه به نگرش خصمانه و حذفی، سخن از توسعه اجتماعی و پیشرفت و امیدوار بودن به آینده‌ای روشن غیرمعقول می‌باشد.

در مقابل این نگرش افراطی (سکولاریسم)، نگرش بنیادگرایی اسلامی نیز در تاریخ تحولات اجتماعی جهان اسلام به وجود آمده است که چهره‌ای بسیار خشن از آموزه‌های اسلامی در دنیا ارائه داده است.

در شرایط فعلی، چالش و درگیری اصلی بین دو طیف اسلام‌گرایان و غرب‌گرایان در میان

جوامع مسلمان و کشورهای اسلامی به ویژه جوانان مطرح می‌باشد و واکنش‌ها و دیدگاه‌های روشن‌فکران و اندیش‌مندان مسلمان در چارچوب این دو نظریه بیشتر بازتاب پیدا می‌کند.

چالش‌ها و بحران‌های مهم جهان اسلام

بعد از مبارزات بی‌امان کشورهای اسلامی با کشورهای استعماری و خیزش نهضت‌ها و حرکت‌های بیدارگرایانه در سرتاسر کشورهای اسلامی که منجر به استقلال اکثر کشورهای اسلامی گردید و نیز در پی رویارویی فکری و علمی این کشورها با جهان غرب، این احساس در جهان غرب و دولت‌مردان استعمارگر آنان به وجود آمد که تفکر اسلامی همواره می‌تواند زنگ خطر جدی برای اهداف استعماری آنان باشد و تمدن اسلامی با درون مایه‌های فکری پویا و تعالیم انسانی و اخلاقی والای خود می‌تواند در درون جوامع غربی فراگیر شود؛ از این رو در مقابله با تفکر اسلامی به تبلیغات واهی پرداختند و اسلام و تفکر اسلامی را به عنوان یک خطر جدی معرفی نموده و با استفاده از قدرت اقتصادی و رسانه‌ای شروع به بحران‌سازی در میان جوامع اسلامی نمودند که ترویج تفکر ناسیونالیستی، منازعه اعراب و اسرائیل، جنگ خلیج فارس، تحریک عراق علیه ایران، مسئله کشمیر، افغانستان، الجزایر و جنگ صرب‌ها علیه مسلمانان بوسنی و هرزگوین و جنگ‌های قبیله‌ای در کشورهای اسلامی آفریقا و ترویج و تبلیغ برخی از مذاهب تحریف شده، از جمله آنها می‌باشد.

از سوی دیگر، سازش خیانت بار برخی از سران کشورهای اسلامی و سرسپردگی به دولت‌مردان غربی و عقب نشینی در برابر خواسته‌های استعماری آنان و حتی همکاری گسترده با آنان در جهت سرکوب مبارزات حرکت‌ها و مقاومت‌های اسلامی، آنان را در پیشبرد اهداف بدخواهانه‌شان گستاخ‌تر ساخته است. در شرایط کنونی وجود این بحران‌ها و بحران‌سازی‌های جدید که پیوسته از طرف جهان غرب و بدخواهان جهان اسلام صورت می‌گیرد توانسته از سرعت فراگیر شدن تعالیم اسلامی و پویایی تمدن اسلامی بکاهد و چهره‌ای مخدوش از وضعیت فرهنگی و اقتصادی کشورهای اسلامی ارائه نماید.

منازعه دیرپای اعراب و اسرائیل، حال و آینده

بعد از اشغال خاک فلسطین توسط اسرائیل، همواره فضای حاکم بر خاورمیانه تنش آلود و پر آشوب بوده است. اسرائیل با اخراج فلسطینی‌ها و اسکان یهودیان در خاک فلسطین، ترور و کشتار بی‌رحمانه مردم فلسطین و زورگویی به همه کشورهای اسلامی، احساسات تمام مسلمانان را جریحه‌دار ساخته و با پشتیبانی کشورهای غربی، به ویژه آمریکا و انگلیس، جهان اسلام را هر روز با بحران‌های جدید درگیر می‌سازد.

بهبانجویی‌ها و توسعه‌طلبی ارضی اسرائیل زمینه را برای حضور مداوم نیروهای آمریکایی در خاورمیانه فراهم ساخته و آمریکا از این طریق در جهت گسترش مناسبات استعماری خود با کشورهای عربی و نظارت کامل بر خاورمیانه در راستای سرکوب نمودن حرکت‌های ضد استعماری و نیز اشغال برخی مناطق استراتژیک، به بهترین شکل بهره‌برداری نموده است.

در شرایط کنونی بیشترین روابط اقتصادی و فرهنگی را کشورهای عربی مانند: عربستان، کویت، امارات، اردن و مصر با جهان غرب از جمله اصلی‌ترین حامیان اسرائیل، یعنی آمریکا و انگلیس، دارند و آمریکا نیز با تسلط بر منطقه خاورمیانه بیشترین بهره‌برداری سیاسی و اقتصادی را از آن خود کرده است.

حضور آمریکا و انگلیس در خاورمیانه نه تنها بر روند صلح اعراب و اسرائیل تأثیر مثبت داشته است بلکه بر اغتشاش و تیرگی فضای سیاسی افزوده است و فقط بر جنایات اسرائیل سرپوش گذاشته است و استعمار توانسته از منابع نفت و گاز خاورمیانه به بهترین شکل بهره‌برداری نماید و با عقد قراردادهای اقتصادی، در عمق لایه‌های اجتماعی کشورهای عربی از جمله عربستان، کویت، امارات و قطر نفوذ نموده و آنان را برای خرید تسلیحات نظامی و سایر کالاهای اقتصادی به رقابت وا دارد و از آنان در راستای سایر اهداف سیاسی خود به راحتی استفاده نماید. (کاظم، ۱۳۸۳، ص ۲۵۹-۲۶۹).

آینده مناقشه اعراب و اسرائیل

مقاومت فلسطینی‌ها در برابر اسرائیل، توسعه طلبی ارضی اسرائیل و اختلافات ارضی با سوریه، لبنان، اردن و مصر و همچنین تنش‌های قومی، مذهبی و رقابت بر سر منابع حیاتی از جمله آب و سایر منابع اقتصادی، صلح در خاور میانه را محدود می‌نماید.

محققان پیش‌بینی نموده‌اند که در آینده آتش‌جنگی شدید در خاورمیانه بر سر منابع آب شعله‌ور خواهد شد.

بسیاری از کشورهای خاورمیانه به دلیل رشد جمعیت و منابع ثابت آبی دچار کمبود آب هستند و درگیری‌هایی بر سر منابع آب در میان کشورهای سوریه، اردن، اسرائیل، فلسطین و لبنان در حوزه رود اردن به وقوع خواهد پیوست.

هرچند سوریه و لبنان در شرایط فعلی مشکل آب ندارند و پیش‌بینی می‌شود در آینده نیز ذخیره‌های آبی این دو کشور نیاز شهروندان آنها را برطرف نماید، اما کمبود آب در مناطق همسایه و نیز اهمیت سیاسی و استراتژیک آب برای ادعای ارضی و توسعه کشاورزی، زمینه‌های تعرض و

بی‌ثباتی را فراهم خواهد آورد. پیش‌بینی می‌شود کمبود آب در سی سال آینده به میزانی است که حتی آب آشامیدنی شهروندان و نیازهای صنعتی و تجاری آنان نیز تأمین نمی‌شود. افزایش جمعیت در خاورمیانه و نیاز به غذا، بهداشت و سایر نیازمندی‌های شهری و صنعتی، این نگرانی را تشدید می‌سازد.

با توجه به مناقشات کشورهای اردن، سوریه، لبنان، فلسطین و اسرائیل بر سر منابع آب، در می‌یابیم که این مناقشات از جنبه‌های مختلف، مهم ارزیابی شده است، و آن عبارت است از:

- ۱- ضرورت گسترش حقوق ملّی در زمینه مالکیت بر منابع آبی؛
- ۲- تأمین آب برای نیازمندی‌های کشاورزی؛
- ۳- ایجاد اشتغال در بخش کشاورزی، به خصوص برای مهاجرانی که از مهارت فنی و سطح آموزشی پایین برخوردارند؛

- ۴- ترویج کشاورزی و توسعه آن که باعث حفظ و ادعای مالکیت ارضی می‌شود؛
- ۵- اهمیت استراتژیک و اعتبار سیاسی کنترل منابع آبی. در اختیار داشتن منابع آبی می‌تواند قدرت سیاسی را در منطقه بالا برده و در منازعه، از قدرت تعیین‌کنندگی برخوردار باشد. (آی شووال، ۱۳۸۳، ص ۳۰۸-۳۰۶).

بحران افغانستان

پس از اشغال خاک افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی، آمریکا حرکت‌های جهادی را علیه ارتش شوروی و حکومت دست‌نشانده‌اش، از طریق سرویس اطلاعاتی پاکستان، به تجهیزات مدرن جنگی مسلح نموده بود و قصد داشت جنگ در افغانستان را به جهاد کلّ دنیای اسلام علیه اتحاد جماهیر شوروی تبدیل نماید.

به این منظور، مدارس مذهبی در پاکستان با پشتیبانی مالی آمریکا و با همکاری سرویس اطلاعاتی پاکستان و حمایت برخی کشورهای عربی از جمله عربستان به وجود آمد و هزاران بنیادگرای اسلامی برای فراگیری آموزش‌های نظامی و مذهبی راهی پاکستان شدند تا در جنگ با ارتش سرخ شوروی مشارکت نمایند.

صاحب‌نظران معتقد بودند که تربیت بنیادگرایان در مدارس مذهبی پاکستان در راستای طرح بلندمدت آمریکا مبنی بر گسترش مبارزات ضد روسی در سرتاسر قلمرو آسیای میانه و حتی در داخل خاک روسیه بوده است. بنیادگرایان دارای ایده سیاسی و اجتماعی خاص خود نیز بودند که بر پایه آن تلاش می‌کردند نوعی اسلام رادیکال را در افغانستان و سایر کشورهای اسلامی رواج دهند.

بعد از خروج ارتش سرخ شوروی از خاک افغانستان، بنیادگرایان با احزاب جهادی که از درون جامعه افغانستان به وجود آمده بودند و توسط آمریکا، پاکستان و کشورهای عربی حمایت مالی و نظامی می‌شدند مبارزه را بر ضد حکومت کمونیستی به جای مانده ادامه دادند. در همان زمان، درگیری‌های پراکنده داخلی در میان احزاب جهادی به خاطر عدم توافق بر سر یک دولت ائتلافی به وقوع پیوست. بنیادگرایان و حامیان آنان می‌دانستند که جنگ داخلی در افغانستان در میان احزاب جهادی گسترش خواهد یافت و آنان در طی این جنگ حمایت‌های مردمی، داخلی و بیرونی خود را از دست داده و به شدت تضعیف خواهند شد و آن‌گاه فرصت برای ظهور بنیادگرایان در قالب یک تشکیلات رسمی پدید خواهد آمد.

درگیری‌های مجاهدین در کابل، مصایب و فجایع بی‌شماری آفرید و به کشتار و آوارگی بسیاری از مردم منجر شد و افکار جهانیان علیه احزاب جهادی بر انگیزته گردید و این در جهت برنامه‌های از پیش طراحی شده بازیگران واقعی در پشت پرده افغانستان بود.

در همین زمان، شرایط از همه سو آماده بود تا این‌که به یک‌باره بنیادگرایان در قالب تشکیلات طالبان علیه احزاب جهادی وارد جنگ گردیده و به سرعت ۹۵٪ از خاک افغانستان را اشغال نمودند و دولت خود را در کابل روی کار آوردند. آنها تفکر اسلامی خاص و قرائت خشن از آموزه‌های اسلامی، مبنی بر سلب آزادی مدنی به خصوص در مورد زنان، از خود ارائه دادند که هرگز در نزد مجامع بین‌المللی قابل قبول نبود.

اسلام ارائه شده از سوی طالبان به روشنی نشان می‌داد که نوعی اسلام فرمایشی در جهت بدنام ساختن قوانین اسلامی است. هم‌زمان با پیروزی طالبان، تشکیلات القاعده و اردوگاه آموزشی آن در افغانستان فعال گردید. فعالیت این دو جناح، از قلمرو افغانستان فراتر رفت و در داخل برخی از کشورهای آسیای میانه، بنیادهای شرعی تأسیس گردید و در جنگ چچن، تشکیلات القاعده سهم به‌سزایی داشت و پیش‌بینی می‌شد که بنیادهای شرعی و آموزش‌های مذهبی القاعده کم‌کم جای نهادهای مدنی و اجتماعی را در برخی از کشورهای میانه از جمله داغستان و چچن بگیرد و تعالیم اسلامی را با نگرش ویژه در درون این جوامع توسعه بخشد. (کاظم، پیشین، ص ۳۸۶).

همه این جریان‌ها و روند این‌گونه حوادث به نفع ایالت متحده آمریکا بود که خود را برای تصرف پایگاه‌های روسیه در آسیای میانه آماده نماید.

در زمان حاکمیت طالبان، این تشکیلات با تشکیلات القاعده به تولید هروئین و تجارت مواد مخدر به طور بسیار گسترده مبادرت ورزید و سازمان‌های مافیایی به فعالیت گسترده و تعامل و همکاری با این دو تشکیلات روی آوردند و افغانستان تبدیل به کانون پرورش سازمان‌های مافیایی و

تروریسم گردید. این مسئله بنا به اعتقاد برخی از کارشناسان، روابط ایالت متحده آمریکا با تشکیلات القاعده را خدشه دار ساخت. از این گذشته، نگرش و ایده سیاسی اجتماعی طالبان که به خاطر بدنام نمودن آموزه‌ها و قوانین اسلامی القاء گردیده بود در درون این تشکیلات، ایدئولوژیک و درونی گشت. این دو مسئله باعث شد آمریکا نسبت به کنترل حوادث و جریان‌های افغانستان احساس خطر نماید، تا اینکه واقعه ۱۱ سپتامبر به وقوع پیوست. آمریکا تشکیلات القاعده را مسئول این عملیات معرفی کرد و حملات خود را علیه این تشکیلات آغاز نمود و خیلی زود توانست تشکیلات طالبان و جنگ‌جویان القاعده را در افغانستان نابود سازد.

واقعیات حادثه ۱۱ سپتامبر هنوز در پرده ابهام است، اما شواهد و مدارک زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد تا قبل از این حادثه، آمریکا با تشکیلات القاعده همکاری‌های بسیار نزدیک داشته است. (پیشین، ص ۱۹۳).

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث شد که آمریکا به اهداف استراتژیک خود دست یابد. آمریکا به دنبال سرنگونی رژیم طالبان در افغانستان، عراق را به حمایت از تروریسم، ارتباط با القاعده، نقض آشکار مقررات بین‌المللی و نیز در اختیار داشتن سلاح‌های هسته‌ای، میکروبی و بیولوژیکی و استفاده از این نوع سلاح علیه همسایه‌های خود متهم ساخت و در پی آن، از دولت‌های غربی و شورای امنیت خواست آمریکا را در جنگ با عراق همراهی نمایند. آمریکا در جنگ با عراق موفق شد رژیم بعث را سرنگون نموده و دولت جدید روی کار آورد.

همه حوادث و بحران‌های معاصر که در برخی از کشورهای اسلامی به وقوع پیوست، نشان می‌دهد که پشت پرده دست‌هایی در کار بوده تا از وحدت و انسجام کشورهای اسلامی و مبارزات آنان علیه استعمار جلوگیری نماید.

روشن است که وحدت و هم‌گرایی کشورهای اسلامی از طریق ایجاد اتحادیه‌های منطقه‌ای، علاوه بر کمک به آنان در دستیابی به توان تکنولوژیکی و فنی بالا، منافع اقتصادی آمریکا را نیز در خاورمیانه به شدت به خطر می‌اندازد. از این رو منطقی است که آمریکا با بحران سازی در میان کشورهای اسلامی، روابط و همکاری‌های این کشورها را بر هم بزند.

آمریکا و طرح خاورمیانه بزرگ

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر در آمریکا، برخی سیاست‌مداران این کشور خشونت و ترور را زاده سرکوب و سلب آزادی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شهروندان در خاورمیانه از سوی دولت‌های غیر دموکراتیک دانستند. تحلیل‌گران آمریکایی، دولت‌مردان را متقاعد ساختند که به دلیل فقر و

بی‌کاری گسترده در خاورمیانه، طبقه فقیر جذب گروه‌های تروریستی شده و در جهت رفع تبعیض طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی به ایجاد خشونت و ترور واداشته می‌شوند. آنها کانون خیزش حرکت‌های تروریستی در خاورمیانه را کشورهای عربستان سعودی، عراق و مصر، به خاطر درونی بودن ارزش‌های جهادگرایانه و سلفی‌گری، می‌دانستند. (باوند، ۱۳۸۳، ص ۴-۱۱).

امروزه وجود تعاملات اقتصادی باعث شده که خاورمیانه در پهنا و گستره وسیع‌تری مطرح شود. برخی از کشورهای آسیای مرکزی به دلیل در اختیار داشتن کانون‌های انرژی و منابع اقتصادی، در این طرح جای گرفته‌اند. آمریکا نگران است که تروریزم بین‌المللی در آسیای میانه منافع استراتژیک آمریکا را به خطر بیندازد. آمریکا این خطر را متوجه تمام کشورهای صنعتی و توسعه یافته می‌داند و از آنان می‌خواهد که در این طرح با آمریکا همکاری نمایند.

طرح خاورمیانه بزرگ در تعریف و بازخوانی ناتو نیز آمده است. ناتو تمام مناطق بحران خیز آسیای میانه، حوزه خلیج فارس و خاورمیانه را به عنوان قلمرو مدیریت بحران استراتژیک خویش قلمداد نموده است. (پیشین).

در سال ۱۹۹۱، بوش، رئیس جمهور وقت آمریکا، طرح نظم نوین جهانی را مطرح نمود که این طرح بر مؤلفه‌های زیر استوار بود:

- ۱- تجدید نظر در ساختار نظام اقتصاد بین‌المللی؛
- ۲- جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی؛
- ۳- حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی؛
- ۴- مبارزه با تروریزم بین‌المللی؛
- ۵- تقویت سازمان‌های بین‌المللی به ویژه شورای امنیت.

پس از آن، طرح خاورمیانه بزرگ بر همین ایده در ذهن دولت‌مردان آمریکایی جای گرفت. از آن زمان، آمریکا آسیای میانه و برخی کشورهای عربی خاورمیانه را، به دلیل آن که دارای ساختار قبیله‌ای، عشایری و دایره‌های بسته هستند، کانون پرورش تروریزم تلقی نمود. (پیشین).

از طرف دیگر، این کشورها در کانون منابع مورد نیاز استراتژی غرب قرار دارند و غرب ناگزیر از تعاملات اقتصادی با این کشورها است و همواره حضور غرب در این مناطق ضروری به نظر می‌رسد. از همین رو آمریکا طرح خاورمیانه بزرگ را که توسط کارشناسان سازمان پژوهشی آمریکا تدوین گشته بود، ارائه نمود. این طرح در برگیرنده ابعاد و اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در مورد کشورهای خاورمیانه، آسیای مرکزی و حتی شمال آفریقا و حوزه دریای مدیترانه است و آمریکا تلاش نمود در این مورد همه کشورهای صنعتی را با خود هم‌سو و هم‌پیمان نماید.

مخالفان این طرح، اهداف سیاسی و اقتصادی این طرح را در راستای تسلط آمریکا بر منابع اقتصادی به ویژه نفت و گاز خاورمیانه و همچنین جلوگیری از نفوذ چین در عرصه تجارت با خاور میانه ارزیابی می‌کنند.

آمریکا به شدت تلاش می‌کند اروپائیان را در این طرح با خود همراه سازد و امروزه این طرح به موضوع کار دیپلماسی غرب تبدیل شده و همواره به بحث گذاشته می‌شود و اتحادیه اروپا نیز خود را ملزم به اعلام موضع در قبال آن می‌داند و بررسی آن را در دستور کار نشست سران اروپا قرار داده است.

هدف این پروژه، ایجاد یک استراتژی جهانی مشترک به همراه متفکرین اروپایی در جهت ایجاد چرخه مطبوع در منطقه است که از مراکش تا افغانستان را دربر می‌گیرد.

با توجه به فرایند جهانی شدن و اثرات آن بر کشورهای خاورمیانه و کشورهای اسلامی، این طرح می‌تواند با ابتکار خود کشورهای اسلامی در مقابله با جهان غرب از طریق گسترش همکاری‌های منطقه‌ای و اتحادیه‌های تجاری صورت پذیرد. از آن جا که این طرح تمام کشورهای اسلامی را در بر می‌گیرد، این کشورها با توجه به مشترکات فرهنگی، تاریخی و ساختار مشابه اقتصادی خود می‌توانند از سلطه جهان غرب و اهداف استعماری آن جلوگیری نمایند.

جمع‌بندی و نتیجه

در شرایط معاصر، با توجه به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، جهان اسلام به دلیل رویارویی ایدئولوژیکی با جهان غرب و همچنین وجود کانون‌های استراتژیک اقتصادی و سیاسی، یک بار دیگر مورد توجه اصلی بازیگران و قدرت‌مندان بزرگ بین‌المللی قرار گرفته است.

اسلام از آغاز طلوع طلایی خویش تا قرن نهم و دهم میلادی کانون پربار دانش در عرصه‌های مختلف اجتماعی بوده است، اما هم‌زمان با گسترش قلمرو اسلام و دست به دست شدن حکومت و هم‌چنین ایجاد تحوّل و دگرگونی در عرصه تفکرات، نگرش و آموزه‌های دینی و مدیریتی، از عظمت و شکوه تمدنی جهان اسلام کاسته شد.

با تأسیس حکومت عثمانی یک بار دیگر قلمرو جهان اسلام در درون قاره اروپا و شمال آفریقا گسترش یافت. دولت عثمانی تا اوایل جنگ جهانی اول بزرگ‌ترین امپراطوری جهان به حساب می‌آمد، اما بعد از آن، این امپراطوری به دلایل مختلف از جمله ضعف و انحطاط دولت‌مردان از یک طرف و بیداری جهان غرب پس از تحولات انقلاب صنعتی از طرف دیگر، از هم فروپاشید. از آن به بعد، جهان غرب با تکیه بر قدرت تکنولوژیکی، سلطه خویش را بر جهان گستراند و برای

تهیه مواد خام و تبدیل آن به کالای صنعتی وارد کشورهای مختلف از جمله کشورهای اسلامی گردید، که از آن به دوران استعمار یاد می‌شود.

حضور کشورهای استعماری در سرزمین‌های اسلامی پیامدهای ناگوار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با خود به همراه داشت که می‌تواند یکی از دلایل اصلی عقب ماندگی و نابسامانی کشورهای اسلامی در زمان کنونی قلمداد گردد، زیرا ساختار نابسامان حاکم در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در بیشتر کشورهای اسلامی در واقع میراث به جا مانده از دولت‌های استعماری است که علاوه بر تخلیه منابع این سرزمین‌ها، عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را نیز کاملاً ناکارآمد نموده است.

در زمان حاضر جهان غرب با سردمداری آمریکا کشورهای اسلامی را به پرورش شبکه‌های تروریستی متهم می‌سازد و برای جلوگیری از گسترش سازمان‌های تروریستی طرح اصلاحات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در کشورهای اسلامی در دست اقدام دارد. بنابراین بررسی و تحقیق در امور کشورهای اسلامی، ما را به شناسایی نقاط ضعف و همچنین دست‌یابی به راه کارهای مشترک برای رویارویی با توطئه‌ها و دسیسه‌های احتمالی جهان غرب رهنمون می‌سازد.

منابع و مآخذ:

- ۱- آی شوال، چهره جدید و امنیت در خاورمیانه، ترجمه قدیری نصیری، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۳.
- ۲- ای میلر، استیون، جنگ آمریکا و عراق، مؤسسه مطالعات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۳.
- ۳- هرمیداس، باوند، مجله آفتاب، فصلنامه علمی و پژوهشی، جهاد دانشگاهی، علوم پزشکی، تابستان ۱۳۸۳.
- ۴- پل باران، اقتصاد سیاسی رشد و ریشه‌های عقب ماندگی، ترجمه مهدی قرچه داغی، انتشارات پانیال، تهران، ۱۳۵۸.
- ۵- تودارو، مایکل، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلام علی فرجادی، تهران، بازتاب؛ ۱۳۷۸.
- ۶- زیبا کلام، صادق، ما چگونه ما شدیم، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۲.
- ۷- ساعی، احمد، مسایل سیاسی، اقتصادی جهان سوم، تهران، ۱۳۷۷.
- ۸- عنایت، حمید، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، تهران، ۷۹.

- ۹- فاخوری، حنا و خلیل، جر، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبدالحمید آیتی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۰- فرجی، عبدالرضا، جغرافیای کشورهای مسلمان، وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۱- کتانی، علی، اقلیت‌های مسلمان در جهان امروز، ترجمه محمد حسین آریا، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۲- کاظم، محمد، تحولات جهانی در اندیشه امپراطور جدید، وزارت فرهنگ و ارشاد، تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۳- گلی زواره‌ای، غلامرضا، سرزمین اسلام، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۲.
- ۱۴- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۶۲.

